

# صلای فردوسی

بیژن ترقی

الا پیر آزاده! دهقان طوس!  
 چو شمع عبیرت زبان مشکریز  
 درفش کیانی برافراخته  
 که سازت نیفتد ز هنگامه باز  
 ندادند اگر مزد آگاهی ات  
 چو سهرابت ار سینه بشکافتند  
 چو روئین تنت دیدگان دوختند  
 درافتادی ای برتر از مهر و ماه  
 اگر بندت از بند بگسیختند  
 نژند آمد و گشت نیروی تو  
 سیه فام مویت چو کافور شد  
 فروزان چراغ نبوغت بین  
 ز نظمت جهانی پُرآوازه شد  
 ازین گردش آبنوسی مرنج  
 نه چشم زمانه به خواب اندر است  
 نه ایام را خوی محمودی است  
 نهادند بر سر ترا تاج زر  
 صلائی تو پیچیده در کوه و دشت:  
 «بدین بوم و بر زنده یک تن مباد»

الا ای حکیم سخندان طوس!  
 الا ای به کف خامه ات مشکریز  
 سمند سخن تا فلک تاخته  
 تو ای قصه پرداز هنگامه ساز  
 به پاداش عشق وطن خواهی ات  
 اگر روی از عهد خود تافتند  
 اگر خرمن هستی ات سوختند  
 اگر هم چو بیژن به زندان چاه  
 اگر از سر کاخت آویختند  
 اگر رستم برز و باروی تو  
 اگر هم چو زالت ز تن زور شد  
 بپا خیز و فر و فروغت بین  
 ز سعی تو جان سخن تازه شد  
 نه رنجور رنجی، که گنجور گنج  
 اگر چشمت از غم به آب اندر است  
 ترا کی سخن رو به نابودی است  
 همه ملکداران با زیب و فر  
 تو رفتی و کاخ تو ویران نگشت  
 «چو ایران نباشد تن من مباد»



از راست: حسن امین (سرمدبیر حافظ) - بیژن ترقی (شاعر) - عبدالرحیم جعفری (ناشر و مؤسس انتشارات امیرکبیر)